

ضرورت تحول فرهنگی معطوف به توانمندسازی زنان در نظام آموزش عالی ایران

مجتبی عطارزاده¹

چکیده

توانمندسازی زنان از جمله زمینه‌های مؤثر و کارآمد برای تقویت مشارکت و کاهش میزان انسداد اجتماعی شناخته می‌شود. در صورت بروز انسداد اجتماعی در نبود مشارکت همگانی، بخشی از جامعه به حاشیه رانده شده و امکان بهره‌وری از قابلیت‌ها و توانمندی‌های آنان در جهت پیشبرد مقاصد اجتماعی از دست می‌رود. به‌رغم ادعای تشکیل نیمی از جامعه توسط زنان، به دلیل فقدان بسترهای لازم برای حضور سازنده این قشر جامعه در تحولات اجتماعی، در عمل توانمندی‌های آنان به طور شایسته به کار گرفته نشده و انسداد اجتماعی در قالب انسداد جنسیتی تجلی و ظهور می‌یابد که حوزه آموزش و به‌ویژه بخش عالی می‌تواند در کاهش این رخداد آسیب‌زای اجتماعی مؤثر واقع شود. آنچه در حوزه آموزش عالی می‌تواند به تحقق این مهم یاری رساند، بسترسازی مناسب برای حضور زنان در عرصه‌هایی است که ضمن حفظ کرامت انسانی آنان، زمینه تأثیرگذاری‌شان را در فرایندهای اجتماعی - سیاسی فراهم آورد. بدین منظور، برنامه‌ریزی و تدبیر لازم در چهارچوب تحول فرهنگی ناظر به توانمندسازی زنان، نخست معطوف به تقویت روحیه خودباوری در آنان و در وهله بعد، تقویت جایگاه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور است.

واژگان کلیدی: دانشگاه، زنان، کارآمدی، کنش اجتماعی، توانمندی.

۱. مقدمه و بیان مسئله

دانشگاه مهد آموزش عالی در هر کشور است که رسالت سنگین آشناساختن نیروهای جوان و بالنده جامعه را با اصول و مبانی توسعه بر عهده دارد. در مورد کشورهای در حال توسعه، این مسئله ابعاد ویژه‌ای پیدا می‌کند. برای مثال، اگر یکی از مهم‌ترین موانع توسعه ملی در این کشورها را فضای ناپایدار و نامطمئن سیاسی - اجتماعی بدانیم که بیشترین موانع را بر سر راه انباشت سرمایه‌های انسانی قرار می‌دهد، باید به آموزش نیز از همین زاویه نگریست، چه آنکه هرگونه سرمایه‌گذاری در زمینه ارتقای آگاهی‌های انسان‌ها، دارویی شفابخش برای مبارزه با انواع ناامنی‌ها و نیل به امنیت به‌عنوان پیش‌شرط توسعه خواهد بود.

تحولات اخیر جهانی و به‌ویژه پدیده جهانی‌شدن این واقعیت را بیش از گذشته روشن ساخته است که دستیابی به جامعه‌ای ایدئال و توسعه‌یافته تنها در سایه مشارکت کامل مردان و زنان تحقق می‌یابد؛ بدین‌منظور بازنگری در نقش سنتی و حاشیه‌ای زنان در عرصه عمومی لازم و ضروری است. با توجه به اینکه بی‌سوادی زنان عامل اساسی محدودکننده مشارکت آنان در توسعه اجتماعی - فرهنگی است، زنان برای ایفای نقش کامل در این فرایند، باید به‌درستی آموزش ببینند و مهارت‌های لازم را کسب کنند. برای تحقق این مهم، و با هدف افزایش شمار زنان تحصیلکرده، اصلاح سیاست‌های آموزشی و به‌ویژه تغییر محتوای مواد درسی که در آن‌ها زن همواره موجودی در عرصه خصوصی معرفی می‌شود و فعالیت‌های بیرونی بر عهده مردان گذارده شده، و تحول در نوع نگرش زنان به نقش و جایگاه خویش در جامعه ضروری است.

گرچه حضور زنان در عرصه آموزش عالی ایران در مقایسه با مردان، دیرتر صورت گرفته است و در مرتبه‌های عالی آموزشی مانند ریاست دانشکده‌ها، دانشگاه‌ها یا معاونت دانشگاه‌ها و وزارتخانه‌ها حضور زنان بسیار اندک است، با این حال آموزش عالی عرصه مناسبی برای اصلاح باورهای نادرست جامعه نسبت به نقش و کارکرد زنان و القای خودباوری به دخترانی است که آینده به دست آنان سپرده می‌شود.

هر اندازه بسترهای مناسب طرح زنان به‌عنوان عناصری توانمند در ایفای نقش سازنده در فرایند توسعه محدود شود، گرایش آنان به نهادهای آموزشی - به‌ویژه عالی - در صورت فراهم‌آوردن زمینه‌های رشد و شکوفایی استعدادهایشان رو به فزونی می‌گذارد؛ در نتیجه فراگیرشدن حضور زنان در آموزش عالی، ضمن به‌چالش کشیدن دیدگاه‌های سنتی حامی در حاشیه نگه‌داشتن زنان، با گسترش

حضور آنان در عرصه عمومی امکان بهره‌وری از توانایی‌های ایشان را در امر توسعه فراهم می‌آورد؛ بدین ترتیب می‌توان دانشگاه را معتبرترین و پذیرفته‌ترین گذرگاه حضور زنان در عرصه عمومی در جوامع رو به توسعه‌ای چون ایران دانست که در صورت اعتقاد خود زنان به توانمندی، می‌تواند نقش حلقه واسط میان حاشیه (عرصه خصوصی) و متن (عرصه عمومی) را در حیات اجتماعی آنان ایفا کند.

2. جایگاه زنان در حوزه آموزش

آموزش بیانگر شاخص مهمی از سرمایه‌گذاری در منابع انسانی است که با فراهم‌آوردن و ارتقای دانش، مهارت‌ها و نگرش‌های مورد نیاز نیروی انسانی فنی و حرفه‌ای و مدیریتی، به توسعه اقتصادی کمک می‌کند. در این بخش، آموزش عالی نقش بسیار مهم و شایسته‌ای دارد و نه تنها موجب ترویج دانش می‌شود، بلکه با پیشرفت‌های تحقیقاتی، فناورانه و علمی، دانش نوین را نیز به وجود می‌آورد. آموزش عالی در جهان سوم نهاد بسیار مهمی است؛ نه تنها از نظر اینکه تربیت نخبگان را بر عهده دارد و مبنایی را برای جامعه‌ای برخوردار از فناوری آماده می‌کند، بلکه از این نظر که مهم‌ترین نهاد فکری است که تأثیر بسیار گسترده‌ای بر فرهنگ، امور سیاسی و اقتصادی دارد. از سوی دیگر آموزش از عوامل مهمی است که به نقش زنان و مردان در جامعه شکل می‌دهد.

در سال‌های اخیر، آموزش زنان از اهمیت بیشتری برخوردار شده است و آنان را بر آن داشته تا در کسب آموزش‌های عالی و حرفه‌ای مجدانه بکوشند. با افزایش آموزش، زنان دانش آن را می‌یابند تا با دید بهتر و حتی انتقادآمیزتری به جهان بنگرند. همچنین آموزش به زنان کمک می‌کند در دنیای کار و حرفه، اعتماد به نفس بیشتری بیابند. در حال حاضر در بیشتر کشورهای جهان، زنان نسبت به مادران خود آموزش بیشتری می‌بینند؛ با وجود این، هنوز در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته آموزش آنان از مردان کمتر است. در پاکستان تنها چهار دختر در مقابل هر ده پسر، آموزش متوسطه می‌بینند. در کامرون، چین، مصر، کنیا و نیجریه کمتر از هشت دختر در مقابل هر ده پسر به مؤسسه‌های آموزش زیر متوسطه راه می‌یابند (PCSW, 1999)؛ این در حالی است که بر اساس ماده 3 میثاق 26 اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق آموزش از حقوق مسلم همگانی است و بر اساس ماده 3 میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دولت‌ها باید از برخورداری حقوق مساوی میان زنان و مردان در زمینه حقوق بشر، اطمینان یابند.

ضرورت تحول فرهنگی معطوف به توانمندسازی زنان در نظام آموزش عالی ایران

عواملی که قدرت و اختیار اجتماعی و فردی زنان را محدود می‌کند و مانع مشارکت آنان در آموزش عالی می‌شود، در مناطق مختلف جهان و حتی یک کشور متفاوت است، اما الگوهای کلی که بر مشارکت زنان در آموزش عالی تأثیر منفی دارند، در بیشتر مناطق جهان یکسان است. از میان عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی که مانع برابری زنان و مردان در آموزش عالی می‌شود، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

1. تعداد کمتری از دانش‌آموزان دختر، تحصیلات دبیرستانی را به اتمام می‌رسانند؛
 2. درصد افت تحصیلی دختران در برخی کشورها سبب می‌شود تعدادی از فارغ‌التحصیلان دختر مقطع متوسطه نتوانند به آموزش عالی راه یابند؛
 3. از نظر تقاضا، میزان اشتغال در فعالیت‌های تولیدی و خدماتی پایین است؛ به طوری که تمایل برای کسب مدرک تحصیلی بالاتر در دانشگاه به دلیل اینکه امیدی به جذب در بازار کار رسمی وجود ندارد، کاهش می‌یابد؛
 4. برنامه درسی با محتوای سنتی آن، مشارکت زنان را در آموزش عالی تحت تأثیر قرار می‌دهد. اغلب زنان به سوی رشته‌های تحصیلی که از نظر سنتی زنانه تلقی می‌شوند و ارتباطی با وضعیت کار ندارند، کشیده می‌شوند و این عامل بازدارنده‌ای است که تقاضای زنان را برای آموزش عالی کاهش می‌دهد.
- آموزش عالی «خبرگی» را که لازمه پُست‌های مهم و کلیدی در تمامی حیطه‌هاست، فراهم می‌کند. حضور فعال و وسیع‌تر زنان در آموزش عالی زمینه را برای مشارکت بیشتر آنان در نظام تصمیم‌گیری جوامع فراهم می‌سازد؛ از این رو با وجود کلیشه‌های منفی درباره زنان و فعالیت‌های اجتماعی آنها که توسط فرهنگ‌های مختلف، تداوم یافته است و خود زنان نیز در آن نقش داشته‌اند، ضروری است آنان تصویر متفاوتی از نقش خود خلق کنند. روان‌شناسان معتقدند مدیران زن، خود بیشتر به سوی نقش‌های مادرانه و مراقبتی هدایت می‌شوند. لازم است این پرسش مطرح شود که آیا تحصیلات دانشگاهی که برای زنان رشدیافته ارائه شده است، واقعاً نیازهای متنوع این گروه متفاوت از دانشجویان را پاسخ داده است؟ آیا تحصیل در مقطع عالی، الگوی زندگی آنان را تغییر داده و بر چگونگی شیوه مدیریت آنها در خانواده اثر گذارده است؟
- مصاحبه پژوهشگران با زنان متأهل و دارای فرزند نشان داده است، دلایل آنان برای ادامه تحصیل در سنین بالاتر، افزودن توانمندی‌ها و فرار از وظایف خانگی بوده است. در این موارد، اغلب

همسران تنها در صورتی تحصیل همسران‌شان را تحمل کرده‌اند که وظایف خانگی به‌موقع انجام شده باشد (خمسه، 1379: 57). در واقع دوگانگی خانه - جامعه، ویژگی‌های حیطة خانوادگی را در برابر ویژگی‌های حیطة اجتماعی قرار می‌دهد. پذیرفتن این تقابل، پایه‌ی نظم مردسالاری است که زنان را در خانه، کار و تحصیل مطیع نگه می‌دارد. دنیای خانه و دنیای کار زنان متفاوت است و آنان به نوعی دوگانگی فردی و جمعی دچار هستند.

3. دانشگاه، بستر کنش و پویایی زنان

محیط‌های آموزشی و فرهنگی به‌ویژه دانشگاه‌ها همیشه در جنبش‌های زنان جایگاه خاصی داشته‌اند. با وجودی که فمینیسم علمی به طور مشخص از اوایل دهه 1970 میلادی شکل گرفته است، اما توجه جنبش زنان به دانشگاه‌ها به قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد. دانشگاه‌ها دست‌کم از سه جهت برای جنبش زنان اهمیت خاصی داشته‌اند:

1. دانشگاه‌ها به‌عنوان محیط کار یا تحصیل، بستر شکل‌گیری بسیاری از تبعیض‌ها علیه زنان بوده‌اند و حقوق فردی زنان در آن محیط‌ها مورد تخطی قرار گرفته و می‌گیرد؛
 2. دسترسی به آموزش برای زنان راهی برای دسترسی به قدرت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است؛
 3. نهادهای مولد فرهنگ و از جمله دانشگاه‌ها در شکل‌دادن به اندیشه‌ها تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارند و زنان می‌توانند با حضور در آن‌ها برای تغییر اندیشه‌هایی که بنیان ستم بر زنان است، اقدام کنند.
- تا پیش از دوران مدرن، آموزش عالی اغلب به آموزش مذهبی محدود بود و از آنجاکه زنان در این نهادهای آموزشی راه نمی‌یافتند، کمتر از آموزش رسمی برخوردار می‌شدند. در دوران مدرن با تخصصی‌شدن علوم و جدایی آن از آموزش‌های دینی، زنان نسبت به قبل از قدرت کمتری در این زمینه برخوردار شدند. با وجودی که تحصیلات دانشگاهی در قرن نوزدهم، دامنه محدودی داشت، شمار اندکی از زنان موفق به تحصیل در دانشگاه شدند. از اواسط قرن نوزدهم، مدارس عالی دخترانه‌ای تأسیس شد ولی سطح تدریس و مواد درسی در آن‌ها با دانشگاه‌های دیگر تفاوت داشت و اداره بسیاری از این مراکز آموزشی نیز در دست مردان بود. یکی از خواست‌های جنبش زنان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، برخورداری دختران از امکان آموزشی برابر با پسران و تحصیل در

دانشگاه‌های آنان بود. در نتیجه مبارزات قرن نوزدهم، شماری از زنان موفق شدند در رشته‌هایی چون پزشکی، ادبیات، فلسفه، تاریخ و غیره به تحصیلات عالی دست پیدا کنند، ولی ورود شمار محدود و اندک زنان به عرصه آموزش عالی، بر عطش و اشتیاق آنان به فراگیری افزود (Millet, 1972: 75). بدین ترتیب، یکی از محورهای مبارزات زنان در غرب، تلاش برای راه‌یابی به دانشگاه‌ها برای تحصیل و نیز تدریس و نیل به مقام مدیریت بوده است.

در عین حال، زنان همچنان با تبعیض در محیط‌های آموزش عالی روبه‌رو بودند. بسیاری از دانشگاه‌ها حتی تا اوایل دهه 1970 میلادی در بسیاری از رشته‌ها به‌ویژه حقوق و پزشکی، دانشجویان دختر اندکی را می‌پذیرفتند و در برخی رشته‌ها، هیچ دانشجوی دختری وجود نداشت و نسبت زنان شاغل به تحصیل در دوره‌های عالی (کارشناسی ارشد و دکتری) بسیار کمتر از مردان بود (مشیرزاده، 1381: 80).

نیم‌نگاهی به روند تأسیس و توسعه آموزش عالی برگرفته از الگوی غرب در ایران، وجود این تبعیض را آشکار می‌سازد. در ایران پس از تأسیس دارالفنون، حدود نیم‌قرن طول کشید تا لزوم تأسیس مرکز آموزش عالی برای دختران مطرح شد. نخستین دارالمعلمان عالی زنان در سال 1312 خورشیدی در تهران تأسیس شد و اولین گروه زنان معلم در سال 1314 از آن فارغ‌التحصیلان شدند (تهرانیان، 1375: 46). پس از تأسیس دانشگاه تهران در سال 1313، دارالمعلمات و دارالمعلمین ضمیمه دانشکده ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی شدند. همزمان با تأسیس دانشگاه تهران، دانشکده‌ای به نام دانشکده علوم و دانشسرای عالی تأسیس شد. تا سال 1324 آمار از دانش‌آموختگان زن در این دانشکده دیده نمی‌شود و این امر نشان‌دهنده عدم مشارکت آنان است. پس از پذیرش زنان در این دانشکده، چند سالی مشارکت آنان ضعیف بود؛ به‌گونه‌ای که در سال‌های تحصیلی 1325-1330 از مجموع 144 نفر فارغ‌التحصیل تنها چهار نفر زن بودند.

همگام با تحولات اجتماعی، میزان مشارکت زنان طی سال‌های بعد بهبود یافت و در سال تحصیلی 46-1345 فارغ‌التحصیلان زن در این گروه آموزشی 23/6 درصد از کل فارغ‌التحصیلان را شامل می‌شدند. البته گرایش آنان به رشته‌های مختلف تحصیلی یکسان نبود؛ برای مثال در سال تحصیلی 37-1336 در امتحان ورودی رشته فیزیک از 80 نفر پذیرفته‌شده، تنها یک زن وارد این رشته شد، ولی در همان سال در رشته شیمی با ظرفیت مشابه، 12 نفر از پذیرفته‌شدگان زن بودند که این نشانگر باور عمومی از تناسب رشته‌های علوم طبیعی مانند زیست‌شناسی و شیمی با روحیه‌ها و قابلیت‌های زنان در

مقابل رشته‌های به‌اصطلاح مردانه چون فیزیک و ریاضی است (ایرجی‌راد، 1374: 309).

روی‌هم‌رفته در سال‌های نخست تأسیس دانشگاه در ایران، روند مشارکت زنان در آموزش عالی بسیار کند بود و حدود پانزده سال طول کشید تا زنان توانستند به بیشتر دانشکده‌ها راه یابند. اگرچه از این دوران آمارهای دقیقی در دست نیست اما در نخستین سرشماری عمومی نفوس و مسکن کشور در سال 1335 نسبت دانشجویان دختر به صد هزار نفر جمعیت، 62 نفر محاسبه شد؛ یعنی در مقابل هر صد هزار نفر از جمعیت 20 تا 29 ساله کشور، 62 نفر را زنان در حال تحصیل در مقاطع عالی (یا دانشجو) تشکیل می‌دادند؛ این در حالی است که در همین دوره نسبت دانشجویان پسر به هر صد هزار نفر جمعیت 20 تا 29 ساله کشور، حدود هشت برابر نسبت دختران بود. توسعه سطح عمومی سواد و تحصیلات متوسطه و افزایش ظرفیت دانشگاه‌ها، حضور زنان را در دانشگاه‌ها افزایش داد؛ به‌گونه‌ای که این رقم طی بیست سال بعد (یعنی 56-1355) به 938 نفر رسید. به دیگر بیان، از هر صد هزار نفر جمعیت، 938 نفرشان دانشجو بودند (خزائی و ایرجی‌راد، 1376: 353).

این محرومیت معطوف به جنسیت، عامل مهمی در نابرابری زنان با مردان در دسترسی به فرصت‌های آموزشی است. زنان کمتر از مردان به منابع، امکانات، فرصت‌ها و خدمات، دسترسی دارند. تقسیم کار اجتماعی (واگذاری کارهای منزل به زنان و کارهای خارج از خانه به مردان)، ترجیح جنسی (علاقه بیشتر به پسر، ارزش بیشتر اجتماعی پسران، عصای پیری بودن پسران)، حضور بیشتر مردان در صحنه‌های اجتماعی و عوامل مختلف فرهنگی و اجتماعی از جمله مهم‌ترین عوامل موجود در ایجاد نابرابری برای زنان در مقایسه با مردان در دستیابی به فرصت‌های آموزشی در جوامع مختلف از جمله ایران بوده است. آمار نشان می‌دهد به‌رغم توسعه همه‌جانبه آموزش و پرورش رسمی در کشور، هنوز 10/7 میلیون نفر بی‌سواد در کشور وجود دارند که تعداد زنان بی‌سواد بیش از 1/5 برابر مردان بی‌سواد است. نسبت جنسی جمعیت باسواد کشور در سال‌های 1355، 1365، 1375 به ترتیب 175/2، 142/2، 117/5 درصد است؛ یعنی در مقابل هر زن باسواد در ایران 1/7-1/2 نفر مرد باسواد وجود داشته است. این ارقام بیانگر تفاوت محسوس بین جمعیت باسواد زنان و مردان است که طی سال‌های سرشماری به‌تدریج از شدت این اختلاف کاسته می‌شود. در مقابل، نسبت جنسی جمعیت بی‌سواد کشور به ترتیب 67/3، 63/5، 61/2 درصد بوده که بیانگر کاهش نسبت جنسی در سال‌های مورد بررسی است؛ در نتیجه می‌توان گفت به‌رغم توسعه فعالیت‌های آموزش و پرورش در کشور و افزایش رقم باسوادان، نسبت جنسی بی‌سوادان به نفع مردان کاهش یافته است؛

یعنی طی این سالها تعداد مردان بی‌سواد در مقابل هر یک‌صد زن بی‌سواد کاهش یافته است. به تعبیر دیگر می‌توان گفت شدت جمعیت بی‌سواد در میان مردان بیش از زنان بوده است؛ بنابراین هنوز در میان جمعیت مردان و زنان برای دسترسی به امکانات آموزشی، شرایط یکسان وجود ندارد.

محرومیت زنان از عرصه‌های آموزشی و از جمله آموزش عالی، در روند پیشرفت و ترقی جامعه اختلال ایجاد خواهد کرد؛ چه آنکه حضور آنان در مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز مختلف آموزشی به آنان این فرصت را می‌دهد تا بخشی از مهارت‌های زندگی را فرا گیرند و از همه مهم‌تر تجربه حضور در عرصه‌های عملی نهادهای اجتماعی مدرن را به دست آورند. این امر آنان را در مراحل بعدی زندگی در ایفای نقش‌های متنوع اجتماعی به‌عنوان مادر، تربیت فرزندان یا نیروی انسانی ماهر و متخصص در عرصه کار و مدیریت و به‌طورکلی به‌عنوان شهروندی مسئول و آگاه و در مجموع به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از سرمایه‌های انسانی آماده می‌کند. ازسوی دیگر زنان با راه‌یابی به دانشگاه‌ها از موقعیت اجتماعی بهتری برخوردار می‌شوند. این موقعیت، شعاعی از انتخاب همسر مناسب تا امکان مشارکت اجتماعی و سیاسی برای آنان را شامل می‌شود. امروزه زنان ایرانی، آموزش عالی را گاه تنها مفر حرکت و گاه مطمئن‌ترین راه برای دخالت در تعیین سرنوشت خود یافته‌اند؛ چه آنکه سابقه تاریخی نشان از آن دارد که زنان به‌رغم آنکه به خاطر کار سیاسی هزینه‌های زیادی متحمل شده‌اند، ولی میزان اجازه دخالت آنان در حوزه سیاست گسترده نبوده است؛ ازاین‌رو زنان ایران به کار اجتماعی گرایش بیشتری دارند تا کار سیاسی و لذا فعالیت آنان در عرصه فرهنگ‌سازی نمایان‌تر است که افزایش شمار داوطلبان زن ورود به دانشگاه‌ها و نیز نسبت بالاتر دختران دانشجو در مقایسه با پسران طی سال‌های اخیر گواه این مدعا است.¹

این واقعیت که بخش بزرگی از زنان دارای تحصیلات عالی به‌تدریج طی سه تا چهار دهه گذشته رو به فزونی گذارده‌اند، این امتیاز را به همراه دارد که آنان از دریچه آموزش مدرن به مسائل

1. در بررسی آمار پذیرفته‌شدگان دختر در دانشگاه‌ها مشاهده می‌شود دختران رشته‌های علوم پزشکی به طور متوسط 70 درصد کل دانشجویان را طی سال‌های 76-1369 تشکیل داده‌اند. رشته هنر، دومین شاخه‌ای است که در آن، درصد دختران به بیش از پسران رسیده است. این درصد از 45 درصد در سال 1369 آغاز شده و به مقدار 60 درصد در سال 1375 رسیده است. شمار دختران پذیرفته‌شده در رشته‌های علوم پایه از 30 درصد در سال 1369 به 55 درصد در سال 1376 رسیده است. همچنین در سال 1375 دختران نیمی از ظرفیت‌های علوم انسانی دانشگاه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند (مشیرزاده، 1381: 127).

معرفتی جدید و قدیم می‌نگرند؛ لذا پیش‌زمینه‌های معرفتی علم‌ستیزانه و مدرن‌ستیزانه بر آن‌ها تأثیر کمتری دارد. از سوی دیگر، حتی اگر همه دانش‌آموختگان زن دانشگاه‌ها جذب بازار کار نشوند باز هم سرمایه ارزشمندی قلمداد می‌شوند، زیرا در پرتو موهبت این خیل تحصیل‌کرده، کانون خانواده‌ها به کانون آموزشی صحیحی تبدیل خواهد شد و بسیاری از ناهنجاری‌های ناشی از بی‌سوادی و کم‌سوادی خانواده‌ها به‌ویژه مادران، کاهش می‌یابد؛ بدین ترتیب قشر زنان تحصیل‌کرده پتانسیلی ملی در کشور است که می‌تواند نیرویی کارآمد و سازنده در برنامه‌ریزی‌های بنیادین و نیز اجرای بسیاری از این برنامه‌ها به شمار آید.

در مجموع نمی‌توان اهمیت دانشگاه‌ها و تحولات سرنوشت‌ساز آن در وضعیت کشور و زنان ایران را از نظر دور داشت؛ به‌ویژه آنکه دستاوردهای دانشگاه در حوزه زنان طی سال‌های اخیر بسیار امیدوارکننده است. به‌طوری‌که سهم دختران در میان پذیرفته‌شدگان دانشگاه به بیش از 50 درصد افزایش یافته است (جدول شماره 1). همچنین براساس آخرین اطلاعات، شمار اعضای هیئت‌علمی تمام‌وقت زن در دانشگاه‌های دولتی تحت پوشش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری 4117 نفر و سهم آنان در سال 1378، حدود 18 درصد از کل اعضای هیئت‌علمی دانشگاه‌های دولتی است (جدول شماره 2). بدیهی است در صورت در نظر گرفتن زنانی که به صورت نیمه‌وقت در دانشگاه‌های دولتی تدریس می‌کنند و یا در دانشگاه‌های زیر نظر وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شاغل هستند، برآورد می‌شود این سهم به رقمی حدود 25 درصد افزایش یابد.

جدول شماره 1. پذیرفته‌شدگان آزمون سراسری طی سال‌های 77-1373

زن			مرد			
درصد	پذیرفته‌شده	متقاضی	درصد	پذیرفته‌شده	متقاضی	سال
37/4	46210	456653	62/7	77528	655934	1373
40/2	48494	555831	59/8	72169	718651	1374
47/8	62382	582535	52/2	67227	676493	1375
50/6	67354	612668	49/4	68991	628588	1376
52/0	73465	738665	47/9	76790	696739	1377

مأخذ: سازمان سنجش آموزش کشور

ضرورت تحول فرهنگی معطوف به توانمندسازی زنان در نظام آموزش عالی ایران

جدول شماره 2. شمار زن هیئت علمی تمام وقت نسبت به کل اعضای هیئت علمی

تعداد	1369	1373	1378
تعداد هیئت علمی زن	1968	3300	4788
درصد	16/8	18/3	18

همچنین سهم زنان با تحصیلات عالی در کل زنان شاغل کشور طی بیست سال اخیر دو برابر شده است (از 11 به 22 درصد). بخش چشمگیری از زنان با تحصیلات عالی در بخش عمومی شاغل هستند؛ به طوری که از کل زنان شاغل در کادر استخدامی دولت و دستگاه‌های دولتی 48/5 درصد، مدرک لیسانس و بالاتر دارند. بدین ترتیب، بیشتر زنانی که به دانشگاه راه یافته‌اند، در صورت تمایل به استخدام، بخش دولتی توانسته برای آن‌ها شغلی فراهم کند. 87/1 درصد از زنان شاغل کشور و دارای تحصیلات دانشگاهی، در این بخش مشغول به کار هستند (شادی‌طلب، 1381: 127).

4. مهندسی فرهنگی و کارآمدی کنش زنان ایران

برخی از نظریه‌های حوزه کنشگری اجتماعی و اقتصادی، تحقق کنش را ناشی از عوامل بیرونی می‌دانند که فراهم‌آورنده فرصت‌های مساعد، منابع و امکانات فراوان برای فعالیت است، اما نظریه‌پردازان مکتب نوسازی، عوامل درونی شامل ارزش‌ها و انگیزه‌های انسان را که موجب بهره‌گرفتن از شرایط مناسب می‌شود، مؤثر می‌شناسند. این دسته نظریه‌پردازان اغلب روان‌شناسانی هستند که کنشگری انسان را در قالب توسعه در سطح خرد مطرح می‌کنند. آنان توسعه و نوسازی را تغییراتی دانسته‌اند که در نگرش‌های فردی، رفتار اجتماعی و در اقتصاد و سیاست یک جامعه پدید می‌آید. شیفتگان توسعه با این سبک، عامل پیشرفت غرب را در اخلاق پروتستانی دانسته‌اند و موفقیت ژاپن را به تعالیم ذن (شاخه‌ای از بودیسم) و ترقی کشورهای آسیای جنوب شرقی را به اعتقادات کنفوسیوسی نسبت داده‌اند. به عقیده آنان، تغییر در ذهن و باور انسان‌ها زمینه کنش اجتماعی و اقتصادی افراد می‌شود نه اینکه کنش موجب تغییر در ذهنیت شود. بر همین اساس آنان معتقدند تغییرات روانی - فرهنگی، پیش از تحولات اقتصادی و اجتماعی رخ می‌دهد. مک کله‌لند¹ جامعه‌شناس معروف امریکایی، انگیزه‌ها را نتایج حاصل از فرایند آموزش و اکتساب می‌داند و میزان

1. Mc. Clelland

و قدرت آن‌ها به نظر او به چگونگی ویژگی‌های شکل‌گیری دوران کودکی مربوط می‌شود. از نظر او، انگیزش به کنش که در شکل پیشرفته خود به نوسازی و توسعه می‌انجامد، از لحاظ روان‌شناختی دارای دو جنبه است: 1) فضیلتی شخصی است، یعنی فرد نیاز به پیشرفت دارد؛ 2) فضیلتی اجتماعی است، یعنی انسان‌ها به سعادت دیگران علاقه‌مند هستند (شادی‌طلب، 1381: 32). وی معتقد است مادران در ایجاد انگیزه پیشرفت در تربیت فرزندان خود، از راه‌های گوناگونی مانند تعریف افسانه‌ها و داستان‌ها کمک می‌گیرند و نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارند. داستان‌ها و حکایت‌هایی که بزرگسالان برای بچه‌های خود روایت می‌کنند، با ارزش‌ها، نگرش‌ها و انتظارات آن‌ها تطابق دارد. در شرایطی که انگیزه پیشرفت از طریق جامعه‌پذیری در دخترانی که مادران آینده هستند، تقویت نشده باشد، نمی‌توان تحرک و پیشرفت در فرزندان آنان را سراغ گرفت.¹

در ایران با وجود برنامه‌ریزی توسعه طی سال‌های اخیر، وضعیت زنان به دلیل وجود نگرش سنتی، بهبود چشمگیری نداشته و از آن‌ها در برنامه‌های زیربنایی کشور استفاده نشده است، زیرا به‌رغم تجربه پنجاه‌ساله برنامه‌ریزی توسعه و تحول در دیدگاه‌ها و استراتژی‌ها، گاه دیدگاه رشد اقتصادی دانستن توسعه بر برنامه‌های کشور غالب بوده و گاه توسعه، سیاسی دیده شده و تغییرات بنیادی در هر آنچه متعلق به قبل بوده، استراتژی توسعه انگاشته شده است، ولی کمتر شاهد محور قرارگرفتن توسعه متوازن و کاهش نابرابری در همه ابعاد آن بوده‌ایم که نیازمند توجه به اقشار مختلف انسانی از جمله زنان است. علت را باید در لحاظ‌نکردن مقوله جنسیت و توسعه در برنامه‌های ملی جست‌وجو کرد؛ چه آنکه طرح این موضوع نیازمند ایجاد تغییراتی است؛ بدین معنی که واردکردن موضوع جنسیت و مسائل مربوط به آن در توسعه نیازمند این واقعیت است که با نقد فلسفه‌هایی که در جوامع سنتی، زن را فرود مرد دانسته‌اند، خردمندان به‌رخورد شود و به جهان با دید تازه‌ای نگریده شود.

تحولات اجتماعی سال‌های اخیر و مهاجرت از روستاها به شهرها و تبدیل دگرگونی از نظام جامعه بسته به جامعه باز با فرهنگ شهری، موجب افزایش طبقه متوسط شهری و ایجاد خرده‌بورژوازی فرهنگی شده است. در این راستا، با اینکه زنان به‌عنوان نیمی از جامعه نسبت به دهه

1. نتیجه پژوهشی که در سال 1377 در ایران انجام شده نشانگر آن است که 15 درصد خانواده‌ها اصلاً و 45 درصد کم و خیلی کم به مسئله پرورش توانمندی‌های مدیریتی دختران در خانواده اهمیت می‌دهند. همچنین در این پژوهش آمده است 55 درصد خانواده‌ها به مسئله موفقیت در شغل توجه ندارند (مشیرزاده، 1381: 51).

نخست انقلاب با دسترسی به آموزش عالی گام مؤثری برداشته‌اند، اما هنوز در استخدام کارشناسان و پذیرش دانشجو در برخی رشته‌ها نگرش سنتی حاکم است و کمتر زنان را برای مدیریت انتخاب می‌کنند. این در حالی است که توده زنان که اغلب در جامعه ایرانی در حاشیه مناسبات اجتماعی و سیاسی نگه داشته شده‌اند و نقش آن‌ها در عرصه‌های اقتصادی نادیده گرفته می‌شود، با افزایش سطح سواد و گسترش آموزش عالی، توانمندی‌های خود را ارتقا بخشیده و انتظار دستیابی به پایگاه و موقعیت‌های بهتر و بالاتری دارد. در سال‌های پیش از انقلاب، این آرزو متعلق به طبقه کوچکی از زنان (نخبگان) بوده، اما امروزه با حضور بیشتر زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و پیوستن شمار قابل توجهی از دختران طبقات اقتصادی پایین‌تر و سنتی‌تر جامعه به جمع نخبگان، به خواست گسترده‌ای تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان انتظار داشت با ریشه‌کنی بی‌سوادی از جامعه زنان در نسل آینده و وجود دست‌کم یک زن تحصیلکرده در هر خانواده، هنجارهایی متفاوت از شرایط کنونی مقبول جامعه خواهد بود.¹

بدین ترتیب با همراه شدن تحولات کیفی آموزشی و افزایش نرخ مشارکت دختران در سطوح مختلف آموزشی، باید انتظار دگرگونی‌های بنیادی را در فرهنگ جامعه داشت. بر این اساس، نقش آموزش به‌عنوان کلیدی‌ترین متغیر در تحول نگرش‌ها، هنجارها و رفتارها در چهارچوب مهندسی فرهنگی در کشور ما نیز مانند سایر کشورها به اثبات می‌رسد. از آنجاکه نهادینه‌ساختن مفاهیمی چون قانون‌گرایی، مسئولیت‌پذیری، آزادی‌خواهی و آزاداندیشی، عدالت‌گستری، تبعیض‌زدایی، وحدت و وفاق ملی، مشارکت‌پذیری و مشارکت‌جویی از رهگذر آموزش تحقق می‌یابد، در اینجا لازم است نگاهی گذرا به ساخت جنسی جمعیت آموزش‌پذیر داشته باشیم که باید مورد توجه قوانین معطوف به تعلیم و تربیت این بافت از طریق کتب درسی قرار گیرد تا از این رهگذر، میزان و دامنه تأثیرگذاری آموزش عالی بر کنشگری زنان آشکار شود. بسیاری از اسامی در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی (در پیش و پس از انقلاب) مردانه هستند. در مقابل هر چهار اسم مرد، تنها یک اسم زن در این کتاب‌ها آمده است؛ جالب اینکه بین پایه‌های تحصیلی و اسامی زنان رابطه معکوس وجود دارد؛ یعنی هرچه از آموزش کلاس اول به پنجم می‌رویم، از سهم اسامی زنان کاسته و بر سهم اسامی مردان افزوده می‌شود،

1. در یکی از پژوهش‌های انجام شده در سطح کشور، 86 درصد از پاسخ‌گویان (زن و مرد) اهمیت علم و دانش را در زندگی مهم و فقط 6/0 درصد از زنان آن را بی‌اهمیت دانسته‌اند (محسنی، 1369).

به طوری که این نسبت به ده در برابر یک می‌رسد (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1373). با بزرگ‌تر شدن بچه‌ها، اسامی زنان به تدریج از کتاب‌های درسی حذف و حضور فعال آنان در عرصه‌های اجتماعی، به صورت غیرمستقیم کم‌رنگ‌تر جلوه داده می‌شود. سرنوشت دختران از بدو تولد در آموزش‌های اولیه و الگوهای رفتاری و سپس در آموزش‌های رسمی و غیررسمی ساختار تربیت و نظام آموزش در مجموعه زندگی یک نسل به مثابه شبکه‌ای تو در تو، زن را برای کارهای پست‌تر ترتیب می‌کند و از همان ابتدا جایگاه فرودست وی را در اذهان نسل‌ها نهادی می‌سازد؛ از این‌رو تلاش برای احقاق حقوق انسانی و تأمین عدالت و رفع تبعیض، از فراسوی حوزه اقتصاد و سیاست (و طبقات)، در تفکر و بینش و سپس به صورت یک عادت مانده و در الگوی رفتاری و نفسانیات جمعی استقرار می‌یابد و نهادی می‌شود. نمونه چنین وضعیتی را می‌توان از مقایسه توزیع مشاغل مندرج در کتب فارسی و حرفه‌وفن سه پایه دوره راهنمایی و مشاغل مندرج در آمارگیری جمعیت کل کشور مشاهده کرد که براساس آن، فاصله زیادی میان فعالیت‌های حرفه‌ای آموزش و عملکرد حرفه‌ای واقعی زنان خودنمایی می‌کند.

جدول شماره 3. مقایسه مشاغل زنان در بخش آموزش و واقعیت جامعه با مردان

مردان		زنان		نوع فعالیت‌های حرفه‌ای
سرشماری	کتاب	سرشماری	کتاب	
58	81	42	19	معلمان و مدرسان
83	100	17	—	آهنگسازان، هنرپیشگان و هنرمندان
85	99	15	1	نویسندگان و روزنامه‌نگاران
99	100	1	—	مغازه‌داران
96	100	5	—	روحانیون و کارکنان امور مذهبی
96	100	4	—	کارگران مزدور و کشاورز و دامدار
92	100	8	—	سرایداران و خدمتکاران
99/7	100	0/3	—	ماهیگیران و شکارچیان
95	83	5	17	بهره‌برداران کشاورزی و دامداری
99	100	1	—	جواهرسازان و زرگران
97/7	100	0/3	—	کارکنان و رانندگان وسایل حمل و نقل

ضرورت تحول فرهنگی معطوف به توانمندسازی زنان در نظام آموزش عالی ایران

مردان		زنان		نوع فعالیت‌های حرفه‌ای
سرشماری	کتاب	سرشماری	کتاب	
93	100	7	—	حقوق دانان
95	100	5	—	مجسمه‌سازان، نقاشان و عکاسان
94	10	6	—	متخصصان و کارشناسان فیزیک و شیمی
81	100	19	—	زیست‌شناسان و متخصصان کشاورزی
75	100	25	—	آماردانان و ریاضی‌دانان
79	100	21	—	ورزشکاران حرفه‌ای

(محمدمدنی اصل، 1381: 46).

این مقایسه نشان می‌دهد در هیچ‌یک از 17 گروه فعالیت حرفه‌ای، نسبت زنان و مردان در کتب درسی مورد نظر با نسبت آنان در آمارگیری جمعیت سازگار نیست. به دیگر سخن، بر اساس آمار رسمی فعالیت‌های وجود ندارد که زنان سهمی در آن نداشته باشند. این در حالی است که بر اساس تحلیل محتوای کتب فارسی در برخی از فعالیت‌های مقایسه‌شده، سهم زنان صفر است، درحالی‌که 17 درصد هنرمندان، 19 درصد زیست‌شناسان، 25 درصد آماردانان و 21 درصد ورزشکاران حرفه‌ای را زنان تشکیل می‌دهند. در این کتب هیچ نامی از زنان در این رشته‌های فعالیت به میان نیامده است. ناگفته پیداست در این شرایط آموزش، القای پایین دست‌بودن زنان مانع دستیابی آنان به حرفه بالاتری می‌شود که اغلب مردانه پنداشته می‌شوند؛ بدین ترتیب آماده‌سازی فرد برای پذیرش نقش‌های اجتماعی به شکلی هدایت می‌شود که نتیجه آن چیزی جز انفعال شکاف جنسی نباشد.

گذشته از فقدان زمینه‌سازی لازم برای کنش‌پذیری فعال زنان در عرصه آموزش عالی با استفاده از آموزش‌های رسمی و غیررسمی پیش از دانشگاه، به‌رغم افزایش کمی شمار داوطلبان دختر مشتاق تحصیل در مقاطع عالی، کیفیت حضور آن‌ها در رشته‌های تأثیرگذار در تحول عرصه مدیریتی کشور، چندان رضایت‌بخش نیست. بر اساس سرشماری سال 1375، زنان بیشتر در رشته‌های علوم انسانی تحصیل می‌کردند. رشته علوم انسانی از جمله رشته‌های دانشگاهی است که بنا به شهادت آمار، درصد قابل توجهی از دانشجویان آن را زنان تشکیل می‌داده‌اند.¹ نکته اساسی اینکه از میان رشته‌های

1. در سال تحصیلی 75-1374 شمار کل پذیرفته‌شدگان رشته علوم انسانی در تمامی مقاطع تحصیلی بخش دولتی 26145 نفر بوده است که از این میان، 8007 نفر (حدود 30 درصد) دختر بوده‌اند. در سال تحصیلی بعد (75-1376)، شمار کل دانشجویان رشته علوم انسانی 27776 نفر بوده است که از آن میان 8992 نفر (32/2 درصد) دختر بوده‌اند (آمار آموزش عالی ایران، 81-1380: 321).

علوم انسانی، مدیریت خانواده بیشترین دانشجویان زن را داشته است؛ رقمی حدود 78 درصد از کل دانشجویان شاغل در این رشته. پس از آن کتابداری و علوم ارتباطات بیشترین تعداد دانشجویان زن را به سوی خود جلب کرده‌اند. این ارقام نشان می‌دهد به‌رغم افزایش مشارکت زنان از 8/9 درصد در سال 1365 به 12/1 درصد در سال 1375، حضور زنان همچنان حضوری جدی و ماهوی نبوده و آنان نتوانسته‌اند در جایگاه اصلی اشتغال، جلوه در خود تأملی داشته باشند.

گذشته از رشته مدیریت خانواده که در واقع مختص خانه بوده و ارتباط چندانی به اشتغال بیرون از خانه جز در موقعیت تدریس ندارد، به نظر نمی‌رسد رشته‌های دیگر نیز نقشی جدی در ارتقای کیفی حضور زنان داشته باشند. از این منظر، رشته علوم انسانی به‌رغم گرایش‌های مختلف و گستردگی‌اش، قادر به پرورش نیروهای متخصص و کارآمدی که توانایی حل معضلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور را داشته باشد، نبوده و فارغ‌التحصیلان این رشته در عرصه‌های مختلف، توانایی کاربرد عملی آموخته‌های خویش را ندارند؛ بدین ترتیب، عمده دانش‌آموختگان زن در رشته‌های علوم انسانی در خدمت آموزش و پرورش درآمد و مابقی نیز در رده‌ها و پست‌های سازمانی مشغول کارند که به طور تقریبی هیچ‌گونه تناسب و سنخیتی با رشته تحصیلی آنان ندارد.

پس از رشته مدیریت خانواده، حضور زنان در رشته کتابداری و علوم ارتباطات حکایت دیگری دارد. رشته کتابداری به دلیل حضور در محیطی آرام و برکنار از جنجال‌های کاری متداول در سایر رشته‌ها، از جمله مشاغلی است که پس از معلمی، زنان را به خود جلب کرده و به دلیل طبیعت این رشته در قبول حداقل مسئولیت، سبب کشانده‌شدن زنان به این رشته شده است.

بررسی‌های غیررسمی حاکی از این واقعیت است که علاقه زنان به حرفه روزنامه‌نگاری در سال‌های اخیر رشد قابل تأملی داشته و درصد زیادی از فارغ‌التحصیلان زن در رشته علوم ارتباطات ترجیح می‌دهند تا به‌عنوان خبرنگار یا روزنامه‌نگار مشغول به کار شوند، درحالی‌که این تمایل در مردان کمتر است. این مسئله از زوایایی چند قابل توجه است. یکی از دلایل، تمایل زنان به اشتغال در این حرفه، شأن اجتماعی خاصی است که این حرفه در نزد عامه داراست. همین واقعیت، مطلوبیت روزنامه‌نگاری را نزد خانواده‌ها افزایش داده و از این رهگذر، نبودن زن در خانه با وجود درآمد کم، با رضایت خاطر بیشتری از سوی افراد خانواده تحمل می‌شود.

پس از این سه رشته، رشته‌های بهداشت و علوم پزشکی با 45/1 درصد، تربیت معلم و علوم تربیتی با 44/1 و علوم طبیعی با 34/5 درصد، بیشترین ارقام مختص به رشته‌های تحصیلی زنان است که باور نبود

زنان در صحنه‌های مدیریتی و سرنوشت‌ساز را تقویت کرده است (روزنامه جامعه، 1376: 5). حضور نیافتن چشمگیر زنان در عرصه تدریس که نقش مؤثری در القای خودباوری و تقویت حس توانمندی در مخاطبان دارد، تکوین نسلی از زنان کارآمد در عرصه‌های مدیریت اجتماعی را به تأخیر انداخته است. سهم زنان در کادر آموزشی دانشگاه‌ها در رده‌های مختلف از سال 1358 تا سال 1372 تغییر چندانی نکرده است و تقریباً 15 و به‌تازگی 18 درصد را تشکیل می‌دهد. نکته مهم آن است که زنان از مجموع مربیان دانشگاه‌ها 48 درصد، از کل استادیارها 15 درصد و از کل دانشیارها و اساتید، 7/4 درصد را به خود اختصاص داده‌اند؛ بنابراین اگرچه شمار اساتید اندک است، ولی تعداد اساتید زن بسیار نادر است.

جدول شماره 4. مقایسه تعداد کادر آموزشی در سال تحصیلی 1357-58 با 1376-77

1376_77			1357_58			سال تحصیلی
جمع	مرد	زن	جمع	مرد	زن	عنوان دانشگاهی
643	606	37	893	694	145	استاد
1364	1255	109	1277	1056	221	دانشیار
8200	6902	1298	2969	2452	517	استادیار
10152	8039	2113	3164	2613	551	مربی
751	532	219	—	—	—	مربی آموزشیار
4281	3130	1151	2167	170	377	سایر
25391	20464	4927	10416	8605	1811	جمع

محدودیت شمار زنان در مقام تدریس، اثبات توانمندی‌های این قشر از جامعه را در عرضه تدبیر و توانایی مدیریت فرهنگی، با مانع مواجه ساخته است؛ به‌ویژه آنکه شغل تدریس از جمله اشتغال‌هایی است که ضریب دقت بالا و صبر و حوصله را می‌طلبد که این دو به‌واقع در زنان در حد عالی یافت می‌شود. ضمن آنکه حضور فعال زنان در این عرصه و برخورداری از ظرفیتی بسیار بالا که توانایی آنان در انجام دو کار تمام‌وقت نمایانگر آن است، چیزی نیست که بتوان راحت از کنارش گذشت یا تصور کرد هیچ تأثیری در زندگی و سطح وجودی ندارد؛ به‌ویژه زمانی که حاضر است در این جهان کاملاً مادی یکی از این وظایف (مادری) را به رایگان انجام دهد. برای آنکه بتوان به این شیوه عمل

کرد، به یک گنجایش ابرانسانی نیاز است (منجم، 1381: 77).

برای اصلاح باور غلطِ عادی‌پنداشتنِ جریان امور در غیبتِ نیمی از بیکره انسانیت یعنی زنان، و تقویت باور به «بودن» که سرمنشأ همهٔ عقب‌ماندگی زنان نسبت به مردان و در نتیجه مجال طرح آموزه‌های مدعی طرفداری از شأن و مکانت زنان است، باید فرصت حضور در عرصه آموزش عالی را مغتنم شمرد تا از رهگذر مهندسی فرهنگی و چینش صحیح برنامه‌ها، زمینهٔ خودباوری برای ظهور کنش کارآمد زنان فراهم آید.

5. نتیجه‌گیری

هدف کارکردی دانشگاه یعنی نزدیکی حیطه‌های فرهنگ و دانش، افزایش نقش و کارکرد خدمات فرهنگی و اجتماعی مراکز آموزش عالی در چهارچوب مهندسی فرهنگی را ایجاب می‌کند. دانشگاه از سویی برای ادامهٔ حیات خود به جامعه و نهادهای دیگر اقتصادی و اجتماعی نیازمند است و از سوی دیگر باید راه پاسخ‌گویی به چالش‌های فراروی جامعه و نیز محیطی را که خود در آن زندگی می‌کند، دریابد. با تکیه بر این دیدگاه، علم و مراکز سامان‌بخشی آن (نظام آموزشی و دانشگاه) علاوه بر وظیفهٔ تولید علم و گسترش مرزهای دانش باید به درخواست‌های جامعه پاسخ دهند؛ چه آنکه از منظر ساختاری دانشگاه به دلیل ارتباط نزدیک با رأس هرم قدرت، در بازتولید ساخت اجتماعی - فرهنگی نقش مهمی بر عهده دارد. نظام آموزشی یکی از مهم‌ترین مراکز هنجارسازی در هر جامعه است و دانشگاه به‌عنوان مهم‌ترین قسمت نظام آموزشی مدرن، به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌شود که روند بازتولید ارزش‌های مطلوب را پیگیری کند و از این رهگذر، در گام نخست، زمینه‌سازی برای جلوگیری از بروز ناهنجاری‌های فرهنگی و در وهله بعد راه درمان این نارسایی‌ها را فراروی مخاطبان خود قرار دهد.

در این بین، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی به‌عنوان یکی از اجزای مهم نظام آموزشی، محل اصلی تربیت نیروی انسانی با توانایی‌های علمی و عملی و اعتمادبه‌نفس کامل در یافتن راه‌حل‌های جدید و مبتکرانه به شمار می‌روند. گرچه گروه‌های اجتماعی و به‌ویژه زنان می‌کوشند با دسترسی بیشتر به آموزش عالی بر میزان قدرت اجتماعی خویش بیافزایند و تابوی ضرورت محدودیت زن به عرصه خصوصی و حرمان وی از فعالیت‌های عمومی را بشکنند، در ایران به دلیل فقدان آگاهی کافی ناشی از نبود تشکّل‌های اندیشه‌پرداز، و به‌رغم افزایش کمی شمار داوطلبان زن برای ورود به دانشگاه‌ها، تحول

کیفی چندانی در جمعیت زنان دانش‌آموخته دانشگاهی به منظور استفاده از نیروی کار آنان در عرصه‌های مختلف توسعه دیده نمی‌شود. شاید بتوان از ناتوانی یا غفلت برنامه‌ریزان آموزش عالی کشور در پرورش و ترویج تعادل میان بُعد فردی و اجتماعی فعالیت زنان در جامعه - که تداوم تفکیک ساختاری میان عرصه خصوصی و عرصه عمومی را در پی داشته است - بتوان به‌عنوان یکی از عوامل این معضل اشاره کرد. با مشاهده شمار به‌مراتب کمتر زنان در مقایسه با مردان عضو هیئت علمی در دانشگاه‌ها، این حس دوگانگی فردی و جمعی در میان دانشجویان دختر تقویت می‌شود و در نهایت احساس کارآمد بودن زنان در حوزه کنش اجتماعی را نزد آنان خدشه‌دار می‌سازد.

فهرست منابع

- ایرجی‌راد، اعظم (1374)، «بررسی وضعیت زنان دانشگاهی در رشته‌های علوم پایه و فنی - مهندسی»، مجموعه مقالات زن، علم، صنعت و توسعه، تهران: دفتر امور زنان در نهاد ریاست جمهوری.
- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (1373)، تحلیل محتوای کتاب‌های دوران ابتدایی قبل و بعد از انقلاب.
- تهرانیان، مجید (1375)، «آموزش عالی در ایران»، مجله پژوهشکده، سال دوم، شماره 3.
- خزائی، عذرا؛ ایرجی‌راد، اعظم (1376)، «بررسی مشارکت زنان در آموزش عالی»، مجموعه مقالات نخستین سمینار آموزش عالی، جلد 1.
- خمسه، اکرم (1379)، «رشد کمی دانشجویان دختر و آینده آموزش عالی»، در: زن، دانشگاه، فردای بهتر، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی - اجتماعی وزارت علوم.
- روزنامه جامعه، سال یکم، شماره دوم، 18 بهمن 1376.
- شادی‌طلب، ژاله (1381)، توسعه و چالش‌های زنان ایران، تهران: قطره.
- محسنی، منوچهر (1369)، بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی - فرهنگی در ایران، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور.
- محمدی اصل، عباس (1381)، جنسیت و مشارکت، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- مشیرزاده، حمیرا (1381)، «جنسیت زنان در غرب و تأثیر آن بر محیط‌های دانشگاهی»، مجموعه مقالات زن، دانشگاه و فردای بهتر.
- منجم، رؤیا (1381)، زن - مادر، تهران: مس.

K. Millet (1972), *Sexual Politics*, London: Sphere Books.

PCSW (1999), *Report of the study of Invisible Barriers to Women's Advancement At Emory*.

ضرورت تحول فرهنگی معطوف به توانمندسازی زنان در نظام آموزش عالی ایران



مطالعات تحول در
علوم انسانی